

## تأملی پیرامون معانی «حکم ارشادی»\*

مصطفی کارگریان مروستی\*\*

### چکیده

یکی از اصطلاحات پرکاربرد در دانش فقه و اصول و در خصوص اعتبارهای شرعی، مولوی یا ارشادی بودن حکم است. با وجود کاربردهای نسبتاً زیاد اصطلاح «حکم ارشادی» در متون اصولی و فقهی، بحث مستقلی پیرامون معانی و مفاهیم چندگانه این مصطلح رؤیت نمی‌شود که همین زمینه را برای خلط مباحث‌ها و عدم وضوح مطالب مربوط پدید آورده است. بر پایه این پژوهش که در راستای تبیین معانی حکم ارشادی با جستجو در مباحث و زمینه‌های مختلف کتب فقهی و اصولی انجام شده، اصطلاح «مولوی» یا «ارشادی» بین چند معنا و مفهوم اشتراک لفظی یافته است: ۱. ارشاد به حکم وضعی، نه حکم تکلیفی مولوی؛ ۲. ارشاد به حکم شرعی الهی در مقابل حکم مولوی حکومتی؛ ۳. ارشاد به مصالح دنیوی بدون تأثیر اخروی؛ ۴. ارشاد به درک عقل در کشف حکم شرعی؛ ۵. ارشاد به بنا عقلا در فرض استقلال آن در کشف حکم شرعی و ۶. بیان حکم متقدم یا متأخر از ثبوت حکم شرعی (سلسله معالیل). به جز اشتراک در مدلول لغوی، وجه مشترک بین این معانی منتفی است و هر یک از احکام شرعی ممکن است با توجه به یک معنا ارشادی و با توجه به معنای دیگری مولوی باشد.

**کلید واژه‌ها:** ارشاد به بنای عقلا، ارشاد به حکم عقل، ارشاد به حکم وضعی، حکم ارشادی، حکم مولوی.

\* تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۱/۰۱/۲۱ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۱/۰۵/۳۱ - نوع مقاله: علمی، ترویجی.

\*\* گروه حقوق دانشگاه افسری و تربیت سربازی امام حسین علیه السلام. تهران/



## مقدمه

در خصوص اعتبارات و احکام شرعی تقسیمات گوناگونی بیان شده است. یکی از آن‌ها تقسیم به «حکم مولوی» یا «حکم ارشادی» است. اصطلاح «مولوی» یا «ارشادی» بودن حکم در جاهای متعددی در بیان مسائل فقهی یا اصولی از سوی دانشمندان محل نظر است. از جمله در مباحث مقدمه واجب، حسن احتیاط در شبهه تحریمی، بیان اجزاء و شرایط اعمال عبادی مانند نماز یا روزه، قاعده ملازمه حکم عقل و شرع، در برخی از شرایط معاملات مانند شاهد گرفتن یا رهن گرفتن در معامله، ادله حجیت خبر واحد، ادله قول لغوی و... .

این اصطلاح نسبت به دیگر تقسیمات حکم شرعی نوپدیدتر است و تقریباً از زمان مرحوم شیخ انصاری به بعد معمول شده است و اخیراً در مسائل کلامی جدید مانند انتظار بشر از دین در عرصه‌های دنیوی نیز به کار گرفته شده است. با بررسی‌های انجام شده در گفتار و نوشته‌های عالمان این حوزه در زمینه‌ها و مناسبت‌های مختلف مشخص می‌گردد اصطلاح مولوی یا ارشادی بین چند معنا و مفهوم مشترک لفظی است و در هر حوزه یک معنا و مفهومی اراده شده است که با مفاهیم دیگر ارتباطی ندارد، از این رو به علت عدم تبیین مفاهیم چندگانه حکم ارشادی و ایجاد خلط احتمالی در تعریف آن و گاه پراکنده‌گویی در باب ماهیت آن، بررسی و منقح شدن مراد از این اصطلاح ضرورت می‌یابد. لذا در این مقاله برانیم تا با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای و با روش تحلیلی، تطبیقی معانی متعدد حکم ارشادی بیان و بررسی شود تا این زمینه فراهم شود که در بیان ماهیت، ملاک تشخیص و آثار هر یک از این معانی دقیق‌تر و به دور از تناقض و خلط مبحث سخن به میان آید.

در تعریف حکم ارشادی و مولوی گفته شده خطاب مولوی آن است که از جایگاه مولویت مولا بیان شده باشد، خواه آن خطاب تکرار و تأکید باشد یا ابتدائی و تأسیسی، اما خطاب ارشادی بیان‌کننده حکمی است که از جایگاه مولویت مولا صادر نشده است و مولا دارای چنین شأنی نیست. مانند بیان ضرر و زیان پنیر یا امر به اطاعت و نهی از عصیان الهی. (صدر، ۱۴۰۸: ۴/۴۱۳)

در تعریف دیگر چنین آمده است که حکم مولوی، بعث و طلب حقیقی است که ناظر به مصلحت موجود در متعلق حکم است، به نحوی که عقل علاوه بر رسیدن به مصلحت عمل و یا دوری از مفسده عمل به استحقاق ثواب در فرض موافقت و استحقاق عقوبت در فرض مخالفت حکم می‌کند، اما حکم ارشادی بعث صوری است که از حقیقت طلب بی‌بهره است و در واقع اخبار و ارشاد به فعل دارای مصلحت است. (مشکینی، ۱۳۷۴: ۷۴-۷۵)

### ۱. ارشاد به حکم وضعی

یکی از انواع تقسیم‌بندی‌های حکم شرعی، تکلیفی یا وضعی بودن آن است. حکم تکلیفی یک نحوه از قانونگذاری است که به انگیزه وادار ساختن یا برحذر داشتن یا مجاز شمردن فعلی از سوی خداوند اعتبار می‌گردد. (مکارم، ۱۴۲۷: ۴۲۵) حکم وضعی جدای از احکام پنج‌گانه تکلیفی است و گاه به صورت مستقل و جداگانه از سوی خداوند تشریح می‌گردد، مانند احکام زوجیت و یا ملکیت و گاه از حکم تکلیفی انتزاع شده و بیان جداگانه در خصوص آن وارد نشده است، مانند انتزاع جزئیت از وجوب خواندن سوره در نماز. (صدر، ۱۴۲۳: ۲۱-۲۲؛ حکیم، ۱۴۱۸: ۵۱؛ نائینی، ۱۳۵۲: ۳۸۳/۲)

با عنایت به این مقدمه، احکام وارد در خطاب‌های شرعی در طبع اولیه خود در وجوب و حرمت تکلیفی مولوی ظاهر است. به طور مثال، اعتبار شده است که مکلف در عالم تشریح از انجام عمل دوری کند و گویا ناهی، منهی را از عمل بازداشته و راه به سوی آن را مسدود کرده و بسته است؛ اما در باب عبادات مرگب و معاملات مرگب (عقود و ایقاعات) ظهور اولیه احکام از وجوب و حرمت تکلیفی به ارشاد به فساد و اعتبار عدم آن چیز تغییر می‌کند. (خویی، بی‌تا: ۴۶۵)

به طور مثال عرف از عبارت «نهی النبی ﷺ عن بیع الغرر» برداشت نمی‌کند که بیع غرر حرام شرعی است، بلکه چنین می‌فهمد که شارع این فرد از خرید و فروش را امضا نکرده و صحت معامله منوط به غرری نبودن است و در این قبیل موارد حرمت تکلیفی استفاده نمی‌شود، مگر از دلیل خارجی. آن‌گونه که در خصوص ربا





در آیه شریفه ۲۷۹ سوره بقره می‌فرماید: «اگر (چنین) نمی‌کنید، بدانید خدا و رسولش، با شما پیکار خواهند کرد!» حرمت تکلیفی نیز علاوه بر حکم وضعی بطلان استنباط می‌گردد. این مطلب در هر دو قسم نواهی و اوامر صادق است، یعنی امر به نماز خواندن به سمت قبله یا امر به شاهد گرفتن در طلاق در آیه کریمه «و دو مرد عادل از خودتان را گواه گیرید». (نساء: ۲) ظاهر در این است که قبله شرط صحت نماز و شاهد شرط صحت طلاق است، نه اینکه انجام ندادن آن‌ها حرام باشد، لذا ظهور حکم از مولوی تکلیفی به ارشادی وضعی تغییر یافته است. (خوبی، بی تا: ۴۶۵-۴۶۶)

همچنین در مثال امر به استقبال ذبیحه هنگام ذبح «در هنگام ذبح حیوان را به سمت قبله قرار ده و تا زمانی که جانش از بدن خارج نشده سر آن را از بدن جدا نکن و...». (کلینی، ۱۴۲۹: ۱۶۸/۱۲)

مدلول تصویری آن امر به استقبال است، اما مدلول تصدیقیش وجوب استقبال قبله هنگام ذبح. بنابراین، در صورت عدم استقبال مکلف گناهکار و مستحق عقاب نیست، بلکه پیامد ترک این دستور الهی حرمت استفاده از گوشت ذبیحه است. پس مفاد حکم که ارشاد به شرطیت استقبال در تذکیه قربانی بیانگر حکم شرعی وضعی است نه حکم تکلیفی مولوی. (اشکنانی، ۱۳۸۰: ۲۲۷-۲۲۸)

با عنایت به این مطلب، اعتبارات شرعی یا مولوی‌اند یا ارشادی؛ یعنی گاه اصطلاح حکم ارشادی در مقابل حکم تکلیفی به کار می‌رود. در این هنگام حکم مولوی بر حکم تکلیفی دلالت دارد و حکم ارشادی بر حکم وضعی و مراد این است که امر و نهی شرعی به منظور انجام یا بازداشتن از عمل نیامده، بلکه از یک امر وضعی مانند صحت، بطلان، مانعیت، جزئیت، شرطیت، طهارت، نجاست، و... خبر می‌دهد، و منظور اصلی بیان حکم وضعی است نه حکم تکلیفی. (صدر، ۱۴۰۸: ۴/۴۱؛ خوبی، ۱۴۱۸: ۴/۱۴۸ و ۱۸۸)

## ۲. ارشاد به حکم الهی در مقابل حکم مولوی حکومتی

از دیگر معانی و مفاهیم اصطلاح مولوی یا ارشادی بودن حکم، در خصوص جایگاه و موقعیت حاکم جامعه اسلامی است. دستورها و گفته‌های حاکم جامعه اسلامی با توجه به جایگاه و موقعیت ایشان مختلف است. گاه به عنوان مبلغ و مفسر و فقیه اعتبارهای شرعی را کشف و برای مردم بیان می‌کند که در این مقام وظیفه تبلیغ و عرضه شریعت را برعهده دارد، اما گاهی به عنوان حاکم و مسئول جامعه اسلامی جهت مصلحت‌های خاص و برقراری نظم در جامعه و هدایت مردم و... اوامر و دستوراتی دارد که فراتر از شریعت اسلامی است. حال دستورات و احکام بیان شده از سوی وی در مقام تبلیغ و تبیین دین، ارشاد کننده به شریعت اسلامی و احکام الهی است، اما دستورات ایشان در مقام زمامداری و سرپرستی، مولوی و حکومتی است.

برای توضیح بیشتر این معنا از اصطلاح مولوی یا ارشادی به ناچار باید به جایگاه‌های گوناگون پیامبر ﷺ و پیشوایان اسلامی به عنوان حاکم جامعه اسلامی اشاره کرد:

### ۱. جایگاه ابلاغ، تبیین و تفسیر پیام آسمانی و تبلیغ دین

پیامبر اعظم ﷺ با الهام از وحی و ائمه معصومین علیهم‌السلام با تبیین و تفسیر آموزه‌های وحی و عالمان و مجتهدان نیز با کشف احکام و دستورات دین وظیفه ابلاغ و بیان پیام الهی را برعهده داشته و برای هدایت مردم در دو ساحت دنیا و آخرت راهکارها و دستورات الهی مختلف را بیان و عرضه داشته‌اند. (قدردان قراملکی، ۱۳۸۹: ۲۱۳)

در این مقام ایشان امر و نهی مستقلی ندارند و تمام دستورها و احکام ایشان ارشاد به شریعت اسلامی و احکام الهی است، مانند دستور به نماز خواندن نسبت به مردمان در فرمایش پیامبر اعظم ﷺ که بیانگر حکم «الله» است. (فاضل لنکرانی، ۱۴۳۰: ۶۹/۴)





## ۲. جایگاه قضا و رفع اختلاف‌های مردم

پیامبران باید مطابق موازین کتب آسمانی به امر قضاوت در بین مردم بپردازند. این امر به عنوان غایت انزال کتب آسمانی توصیف شده است. «مردم (در آغاز) یک دسته بودند؛ (و تضادی در میان آن‌ها وجود نداشت. به تدریج جوامع و طبقات پدید آمد و اختلافات و تضادهایی در میان آن‌ها پیدا شد، در این حال) خداوند، پیامبران را برانگیخت تا مردم را بشارت و بیم دهند و کتاب آسمانی، که به سوی حق دعوت می‌کرد، با آن‌ها نازل نمود، تا در میان مردم، در آنچه اختلاف داشتند، داوری کند.» (بقره: ۲۱۳) و تسلیم در برابر داوری آن‌ها لازم و تخلف از آن جایز نیست. (قدردان قراملکی، ۱۳۸۹: ۲۱۸-۲۲۰؛ امام خمینی، ۱۴۲۳: ۱۱۴/۳؛ فاضل لنکرانی، ۱۴۳۰: ۷۰/۴)

## ۳. جایگاه سرپرستی و حکومت بر جامعه

حکومت و رهبری جامعه اسلامی به عنوان شعبه‌ای از ولایت عبارت است از زمامداری، مدیریت و سرپرستی جامعه برای تحقق اهداف بعثت از عدالت و آزادی‌های اجتماعی و برقراری نظم در شهرها و روستاها، حفظ مرزها و دفاع در مقابل دشمن و سرپرستی هر آنچه مربوط به نظام سیاسی و اقتصادی جامعه و مصالح عامه آنان است که با مشارکت مردم صورت می‌گیرد. (مکارم، ۱۴۲۵: ۱/ ۴۴۷)

حال طبق این معنای دوم، فرامین و قوانین صادره از سوی حاکم اسلامی که از جایگاه حکومت و رهبری جامعه است در اصطلاح «مولوی» هستند و در مقابل دستوراتی که از جایگاه بیان و تبلیغ پیام آسمانی صادر شده، «ارشادی» محسوب می‌گردد. آن قسم که در مقام مولویت و سلطنت بر مردم صادر می‌گردد مانند دستورات موالی عرفی نسبت به پایین‌تر از خود، مولوی تعریف شده و اطاعت از آن واجب است، اما قسم دیگری از فرامین آن بزرگواران که در مقام بیان احکام و تبیین حکم واقعی خداوند صادر شده، مانند دستور مفتی در جایگاه افتاء ارشاد کننده به احکام الهی و مبین حکم الله تعریف شده است و در فرض مخالفت با آن مواخذه جداگانه بر آن از سوی آن بزرگواران صحیح نیست. به طور مثال اگر به اعاده نماز در

فرض نسیان امر شود، این دستور بر ارشادی بودن حمل شده و مفاد آن این است که حکم الله در این مسئله بطلان نماز است و نماز باید اعاده گردد. (بروجردی، بی تا: ۴۲۸/۱)

از آیه ۵۹ سوره مبارکه نساء: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الأمر [اوصیای پیامبر] را! و هر گاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید (و از آن‌ها داوری بطلبید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید! این (کار) برای شما بهتر و عاقبت و پایانش نیکوتر است»، می‌توان پی برد که با عنایت به امر به اطاعت از رسول اکرم ﷺ و اولی الامر، مشخص می‌گردد بعضی از دستورهای حاکم جامعه اسلامی از جایگاه مدیر و موقعیت برتر در امور اجتماعی و سیاسی صادر شده و همگی به نحو مولوی است و حاکم در مقام بیان احکام الهی نیست تا اطاعت آن‌ها با اطاعت الهی از یک سنخ باشد، بلکه دستورهای حاکم در جایگاه تبلیغ دین اسلام ارشادی محض و در جایگاه متولی و حاکم جامعه اسلامی حکم مولوی است. (فاضل لنکرانی، ۱۳۸۱: ۵۰۴/۳؛ منتظری، ۶۴/۱)

تکرار کلمه «اطیعوا» در آیه شریفه نشان می‌دهد محور اطاعت «الله» با محور اطاعت از رسول گرامی ﷺ و اولی الامر دو محور جداگانه است که اولی احکام کلی الهی است و دومی احکام ولایی و حکومتی و احکام فقهی که نفس مبارک پیامبر اعظم ﷺ از طریق الهام و حدیث قدسی بیان فرموده‌اند نه از طریق وحی الهی.

همچنین عطف کلمه «اولی الامر» بر رسول، بیان می‌کند اطاعت رسول اعظم ﷺ و اولی الامر از یک سنخ می‌باشد. (فاضل لنکرانی، ۱۴۳۰: ۷۰/۴؛ فاضل لنکرانی، ۱۳۸۱: ۵۰۴/۳؛ حسینی حائری، ۱۴۲۵: ۲۳۸-۲۳۷)

امام خمینی رحمته الله علیه بر این نظر بودند که تعبیرهای «قضی» و «امر» در روایات و در بعضی موارد کلمه «قال» با ظهور لفظی به حیطة سلطنت و حکومت اشاره دارد و بیان‌کننده احکام مولوی حکومتی از سوی حاکم و مدیر جامعه اسلامی است و حمل





بر ارشاد به احکام الهی نیازمند قرینه است. (امام خمینی، ۱۴۲۳: ۱۱۴/۳-۱۱۵؛  
فاضل لنکرانی، ۱۴۳۰: ۷۰/۴)

### ۳. خیرخواهی دنیایی بدون تأثیر اخروی

معنای دیگر اصطلاح حکم ارشادی این است که حکم شرعی صرفاً جهت خیرخواهی و رساندن به مصالح دنیوی یا دور شدن از مفاسد دنیایی صادر شده است. این معنا بر این فرض است که در شریعت اسلام دستورهایی است که از باب نصیحت و خیرخواهی جهت سامان یافتن زندگی دنیایی در ساحت‌های جسمانی، روانی، فردی، اجتماعی و... صادر شده است و تأثیر آن محدود به دنیاست و انجام یا ترک آن در آخرت انسان اثرگذار نیست و ذکر آن از سوی شریعت اسلام باعث نمی‌شود به عنوان موضوع دینی الهی محسوب شود.

گاه بعضی از دستورهای الهی به انگیزه برانگیختن یا بازداشتن مکلف نسبت به انجام یا ترک یک فعل صادره شده و جهت صدور حکم، مولویت است؛ خواه دستور شرع تأسیسی باشد و خواه تأکیدی. در این فرض فرد با مخالفت کردن مستحق عقاب است. از جمله در امر به نماز و نهی از زنا و دروغگویی، اما در مقابل بعضی از احکام از جایگاه مرشد و ناصح بودن صادر شده و در فرض مخالفت عقاب مترتب نیست، بلکه حکم شرعی از یک امر تکوینی حکایت دارد. (صدر، ۱۴۰۸: ۴/۴۱۳؛ روحانی، ۱۴۱۳: ۵/۲۶۶-۲۶۷؛ اصفهانی، ۱۴۲۹: ۱۷۰/۲؛ فرهنگ فقه، ۱۴۲۶: ۳/۳۵۹)

شاید این قسم به مثابه دستورهای پزشکی به بیماران خود در خصوص خوردن و آشامیدن بعضی چیزها باشد که صرفاً ارشاد به نفع یا ضرر است، مانند دستور دادن به فرد دارای حساسیت به عدم استفاده از چیزی که حساسیت‌زا است و در فرض مخالفت با دستور پزشکی عقابی برای بیمار نیست. (اشکنانی، ۱۳۸۰: ۲۳۳-۲۳۴)

در نقد حکم به استحباب پرهیز از آب به کار رفته در غسل با استناد به روایت «هر کس که از آب به کار رفته در غسل دوباره از آن برای شستشوی مجدد استفاده کند و بدین جهت دچار بیماری جذام شود قطعاً باید از عمل خود ناراحت باشد و به



اشتباه خود پی ببرد و...» (الکافی، ۵۰۳/۶)، گفته شده است مفاد این روایت و روایات مشابه برای ارشاد مردمان جهت رعایت مصالح و دوری از آنچه مایه ضرر آنان است، وارد شده و پرهیز از آب آلوده که منشأ بیماری و امراض است، جهت تحفظ صحت بدن لازم است. این مطلب در ادله قرآنی و روایی رعایت شده است. همچنین است روایات مرتبط با نوشیدن آب در روز و شب با کیفیت خاص؛ از این رو، این روایت دلالتی بر استحباب یا کراهت ندارد، چرا که در مقام ارشاد است و برای بیان حکم مولوی نیامده است. بنابراین می‌توان حکم وارد در حدیث رضوی را به هر موردی که احتمال سرایت بیماری می‌رود تعمیم داد و پرهیز از تمامی آبهای استفاده شده به جهت ممانعت از انتقال و گسترش بیماری مطلوب است. (خویی، ۱۴۱۸: ۲/۲۸۱-۲۸۲)

این مسئله را در سایه اهداف بعثت و پیامبری می‌توان توضیح داد. پر واضح است هدف از بعثت و نبوت فقط در بعد معنوی محدود نشده و تنها خدا و آخرت غایت نبوت شمرده نشده است. یعنی پیامبر اعظم ﷺ جامع نگر بوده و به عنوان رسول خداوند در دو ساحت دنیا و آخرت دارای اهداف و برنامه‌ریزی بوده است. هرچند مهم‌ترین هدف بعثت، آخرت و راهنمایی مردم به سوی فلاح است، ولی به ایجاد عدالت، برقراری آزادی‌های اجتماعی و رفع خصومت‌های مردم نیز اهتمام داشته‌اند و این امر مطابق با وحی الهی بوده است، نه صرفاً بدین جهت که چون انسان بوده‌اند باید دغدغه آن را داشته باشند. (قدردان قراملکی، ۱۳۸۹: ۲۱۳)

حال این مطلب که در مجموعه دستورهای شریعت برخی از احکام صرفاً به جهت خیرخواهی و مصالح و مفاسد دنیوی است به نوع تفسیر از هدف رسالت و رابطه دنیا و آخرت و کارکرد دین بستگی دارد؛ یعنی با پذیرش این امر که غایت بعثت فقط به بُعد معنوی محدود نیست و یا اینکه رابطه دنیا و آخرت تکوینی و در طول هم است می‌توان گفت برخی از احکام اسلام هر چند به ظاهر دستور شرعی است، ولی در واقع برای خیرخواهی دنیوی بیان شده و تأثیر آن محدود به دنیا است. با وجود این، هر چند بعضی از دستورات الهی فی نفسه برای سامان‌دادن دنیای مردم هستند و جایگاه ناصح و مرشد بودن در آن برجسته است، ولی تمامی دستورهای





شرعی خواست الهی بوده و به عنوان راهکارهایی شرعی جزو اهداف رسالت بوده و در مواردی رعایت نکردن آن‌ها منجر به گسترش بی‌عدالتی در جامعه می‌شود.

نکته شایان ذکر این است که این معنا از حکم مولوی و ارشادی هر دو قسم احکام تکلیفی و وضعی را در برمی‌گیرد. یعنی بر پایه این معنا در بیشتر احکام، چه ظهور اولی حکم که متضمن وجوب یا حرمت نفسی است و چه ظهور ثانوی حکم در باب مرکبات که متضمن حکم ارشادی وضعی است در هر دو قسم غالباً حکم الهی بیان می‌شود و مولی در مقام مولویت است؛ یعنی هر چند اوامر و نواهی در باب مرکبات، طبق معنی نخست، حکم مولوی تکلیفی نیست، بلکه ارشادی وضعی است، ولی طبق این معنای سوم هر دو از مقام وظیفه مولی و مولویت مولی صادر شده‌اند، حتی در جایی که حکم شرعی بر شرطیت و جزئیت یا مانعیت دلالت داشته باشد. در مقابل نیز با پذیرش اینکه گاه خطاب شرع در مقام ارشاد و راهنمایی است جریان این معنا را در هر دو قسم حکم تکلیفی و وضعی می‌توان تصور کرد.

به طور مثال، در مسئله حکم شرع به شستن محل نجاست قبل از غسل شرعی، مولی در مقام بیان یک امر عادی طبیعی است و امر او بر ارشاد به شرطیت چیزی دلالت ندارد، بلکه در مورد غسل جنابت، فرج به واسطه منی نجس شده است و منی مانند ادرار نیست تا با ریختن آب برطرف شود، زیرا ادرار آب است و منی چسبنده و برطرف شدن آن نیاز به توجه بیشتری دارد. بدین جهت عرفاً باید قبل از مرحله غسل شرعی نجاست برطرف گردد. امکان ندارد که در اثناء غسل نجاست را برطرف کرد چون با ریختن آب جهت غسل مقداری از آب به ناچار به نجاست نیز می‌رسد و باعث تنجس ملاقی آن نیز می‌گردد. به عنوان نتیجه باید گفت حکم امام علیه السلام در روایت جهت تمییز کردن فرج ناظر به بیان یک امر طبیعی، عادی است و بدین جهت در ارشاد به شرطیت ظهور ندارد. (خویی، ۱۴۱۸: ۶/۴۰۰)

#### ۴. ارشاد به ادراک عقلی (حکم عقل)

یکی از تقسیمات حکم شرعی، تقسیم آن به احکام تأسیسی و امضایی است. احکام تأسیسی احکامی هستند که مسبق به سابقه‌ای نیستند و از سوی شارع



مقدس اسلام تأسیس شده‌اند، مانند غالب احکام عبادات و بسیاری از احکام مربوط به حلال و حرام. در مقابل حکم تأسیسی حکم امضایی است که برای آن کاربردهایی است و دو مورد از اهم کاربردها در مورد احکام عقلی و تأسیسات عقلایی است. یکی از فقه‌پژوهان معاصر بر این نظر است که اصطلاح حکم ارشادی که در خصوص اعتبارها و دستورهای مستقل الهی متصور است، ارشاد به حکم عقل است. گفته شده وجوب به عقلی، عقلایی، فطری و شرعی تقسیم می‌شود. یعنی آنچه دلالت بر لزوم می‌کند عقل، سیره عقلا، فطرت یا شرع است. البته در شرع مقدس و با ادله نقلی به هریک از واجب‌های سه‌گانه به طور خاص یا عام ارشاد شده است. (حسینی شیرازی، ۱۴۲۶: ۷/۱)

احکام امضایی عقلی ناظر به قاعده «کَلِّمًا حَكَمَ بِه الْعَقْلُ حَكَمَ بِه الشَّرْعُ» است، همچون حکم عقل به قبح ظلم و حسن عدالت که حکم مستقل عقلی نامیده می‌شود. از این درک عقل و یا حکم عقل حرمت شرعی ظلم و وجوب عدل استکشاف می‌شود. از این رو، حکم وارد از سوی شارع ارشاد به حکم عقل است. (مصطفوی، ۱۴۲۱: ۲۶۸؛ هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۳: ۱۰/۱۰۰-۱۰۱) باید توجه داشت که اصطلاح حکم عقل خالی از مسامحه نیست، زیرا طبق یک نظر اصولی، شأن عقل صرفاً ادراک و کشف و مجرد رؤیت است و انشای حکم کار عقل نیست. (حسینی شیرازی، ۱۴۲۶: ۱۷/۱؛ مصطفوی، ۱۴۲۱: ۲۶۹؛ اشکنانی، ۱۳۸۰: ۳۰۲؛ روحانی، ۱۳۸۳: ۵۳۱/۱؛ علیدوست، ۱۳۹۱: ۱۲۷)

احکام امضایی عقلایی در خصوص تأسیساتی است که عقلا به منظور حفظ نظام حیات جعل و اعتبار کرده و بر آن بنا نهاده‌اند. چنین تأسیساتی از آنجا که مشتمل بر مصالح نوعیه زندگی آدمی است معمولاً از سوی شارع اسلام مورد امضا واقع شده است و در مواردی که فاقد مصلحت بوده یا با برخی از مصالح شرعی در تضاد بوده از سوی شارع مورد ردع واقع شده‌اند. بر این پایه ما دو نوع حکم امضایی داریم؛ احکام امضا کننده حکم عقل و امضا کننده بنای عقلا. هر چند که اصطلاح احکام امضایی بیشتر در مورد احکام عقلاییه به کار می‌رود نه حکم عقل. (مکارم، ۱۴۲۷: ۵۶۲؛ صدر، ۱۴۲۳: ۱۹)



با عنایت به این تقسیم‌بندی در خصوص هر یک از احکام امضایی عقلی و امضایی عقلایی از تعبیر ارشادی استفاده شده است، که در این قسم و قسم بعدی شرح و توضیح آن می‌آید.

#### ۴.۱. نحوه مواجهه شرع با حکم عقل

در خصوص ارشاد به حکم عقل گفتنی است از آنجا که تفکیک اراده تشریحی و ادراک عقلی ممکن نیست و تمام ادیان الهی که دچار تدلیس و تحریف نشده باشند، مطابق موازین عقل است.

ادله نقلی، قرآن و هدایت و حیانی به تبعیت از داوری خرد می‌خواند و میان ادراک عقلی و حکم شرعی نقلی ملازمه قطعی وجود دارد. نمی‌توان دینی را الهی فرض کرد، اما با این ودیعه الهی که خداوند آن را برای تشخیص و تمییز صحیح از ناصحیح و صلاح از فساد در طبیعت آدمی قرار داده است، مخالف باشد و گرنه تضادی میان تشریح پروردگار و تکوین او صورت گرفته و این امر با حکمت الهی سازگار نیست. پس یک فعل، هم حکم عقلی دارد و هم بیان شرعی. به طور مثال، ستم کردن به دیگری، ایذاء مومن و تحقیر و سب او هم در آئینه عقل و خرد مذموم و نکوهیده و ناپایسته است و هم ادله نقلی کتاب و سنت مکرراً از آن نهی کرده است. لذا ملازمه بین حکم عقل عملی و شرع به واسطه درک عقل نظری برقرار است. (محمدی، ۱۳۸۷: ۲/۲۳؛ علیدوست، ۱۳۹۱: ۱۴۳؛ جناتی، بی‌تا: ۲۳۸-۲۳۹)

باید توجه داشت موافقت شارع مقدس با حکم عقل عملی دو صورت دارد؛ گاه اعمال مولویت می‌کند و با ابراز نظر خویش عملی را که عقلاً واجب یا حرام بود شرعاً نیز واجب یا حرام می‌شمرد و گاهی ضرورتی نمی‌بیند که اعمال مولویت کند. بنابراین در مواردی که حکم عقل وجود دارد موافقت واقعی شارع با حکم عقل این نیست که بیان نقلی نیز حتماً وجود داشته باشد، بلکه حکم عقلی محض کفایت می‌کند. (شبییری زنجانی، ۱۴۱۹: ۹/۲۹۵۰)

#### ۴.۲. عدم تنافی ارشادیت حکم با مولویت به معنای سوم

نکته مهم این است که هر چند بخشی از احکام با توجه به این معنا ارشادی محسوب می‌شود، ولی این مطلب بدین مفهوم نیست که وجوب یا حرمت از آن استفاده نگردد و در واقع بیان شرع از جایگاه «مولی بما هو مولی» صادر نشده باشد، بلکه تمامی احکام نقلی که ارشاد به عقل می‌کنند و ارشادی محسوب شده و در زمره احکام تأسیسی اسلام نیستند، در مقام بررسی نسبت به معنای سوم از اصطلاح «حکم ارشادی»، با توجه به مبنای مورد پذیرش مولوی یا ارشادی بودن، ممکن است وضعیت متفاوتی داشته باشد، مانند درک عقلی قبح ظلم که هر چند بیان نقلی وارده در خصوص آن ارشادی است، ولی به جهت اینکه گزاره درون دینی و دارای اثرات اخروی است و برای صرف خیرخواهی دنیوی نیامده، بیان‌کننده حرمت شرعی مولوی آن نیز هست. (نائینی، ۱۳۵۲: ۴۱۱/۱-۴۱۲؛ شبیری زنجانی، ۱۴۱۹: ۳۱۵/۱-۳۱۶، روحانی، ۱۳۸۳: ۵۳۱/۱؛ انصاری، ۱۳۸۳: ۲۵۰)

#### ۵. ارشاد به بنای عقلا

مفهوم دیگر از «حکم ارشادی» این است که بیان نقلی، خواه قرآن کریم و خواه سنت معصومین علیهم‌السلام به طریقه و بنای عقلا ارشاد و راهنمایی دارد. همان طور که در مقدمه معنای قبلی گفته شد، یکی از معانی احکام امضایی که غالباً نیز در همین معنا به کار می‌رود امضای بناهای عقلایی است. در خصوص تأسیسات عقلایی که به منظور حفظ نظام زندگی اجتماعی یا خانوادگی بنا شده و بخش قابل توجهی از آن را معاملات تشکیل می‌دهد و یا اموری مانند خبر واحد، ظواهر الفاظ و... که بنای عقلا بر آن مستقر است و با تأیید نقلی همراه است، بیان شرع، ارشاد و امضا کننده بنای عقلاست. (مکارم، ۱۴۲۷: ۵۶۲؛ سیستانی، ۱۴۱۴: ۶۱-۶۲)

بنای عقلا هر چند در مسائل گوناگون نقش دارد، ولی از جمله کارکردهای اساسی که محل بحث و نظر است، صغری قرار گرفتن برای کشف حکم شرعی و بحث پیرامون حجیت آن است. (سبحانی تبریزی، ۱۳۸۳: ۳۱۱)





باید توجه داشت که بنای عقلا به یکی از دو معنا اشاره دارد؛ گاه مراد این است که بنای عقلا نمود و بروز و سلوک خارجی برای درک عقل از حسن و قبح است و رویکرد عقلا کاشف از حکم عقل عملی است. این معنا به دلیل عقل برمی گردد که حجیت آن مستقل است و نیاز به تأیید و امضای شرع نیست، چرا که پشتوانه آن حکم عقل عملی است و در قاعده ملازمه حجیت آن ثابت شده است. (رحیمی، بی تا: ۶۹-۷۰؛ بروجردی، ۱۴۱۵: ۴۷۲)

گاه نیز بحث، پیرامون آن دسته از بناهای عقلایی است که به دلیل عقلی راجع نیستند. جهت توضیح این مطلب باید به منشأ دلیل عقل و بناء عقلا توجه داشت. یکی از مهم ترین مسائل پیرامون سیره عقلا و تبیین چستی سیره عقلا، منشأ و خاستگاه آن است. این مطلب از چند جهت مهم است:

۱. زمینه ساز تفکیک دقیق عقل و سیره عقلاست؛
  ۲. میزان استواری سیره و نیازمندی آن به متمم حجیت یا استقلال و بی نیازی آن را تعیین می کند؛
  ۳. سیره عقلا را از عرف های محدود زمانی جدا می کند. حکم عقل برخاسته از درک مصلحت و مفسده واقعی افعال (حسن و قبح) است و عقل با عنایت به حسن و قبح بایستگی و نبایستگی آن را درک کند ولی بنای عقلا کاشف از حسن و قبح واقعیت متعلق حکم نیست. (حکیم، ۱۴۱۸: ۱۹۲)
- و به علت فراگیری و گستردگی بناء عقلا نتوان آن را تلقائی و تصادفی دانست.

برای کشف علت به وجود آمدن بناء عقلا هر چند به ظاهر عواملی مانند فرهنگ، محیط، عاطفه و... می تواند تأثیرگذار باشند، اما علت اصلی آن است که بنای عقلا بر پایه حفظ نظام اجتماعی و عدم اخلال به آن با عنایت به مصالح و مفسد نوعی فعل به وجود آمده است و مراد مصالحی است که قوام و استقرار حیات بشر در گرو تأمین و رعایت آن است و عقلا همواره در پی آن بوده اند. (سبحانی تبریزی، ۱۴۱۹: ۱۶۶-۱۶۸؛ امام خمینی، ۱۴۱۰: ۱۲۲؛ فخلعی، ۱۳۸۹: ۱۰۲-۱۰۱)

مطلب دوم در باب سیره عقلا، ملاک و مناط آن است. ملاک در حکم عقل علم وجدانی و یقینی است، درحالی که ملاک سیره، اغلب اطمینان و علم عادی است؛ یعنی علمی که عرف و اغلب مردم به احتمال خلاف آن اعتنا نمی کنند. (فخلعی، ۱۳۸۹: ۱۱۸)

بعد از بیان این مقدمه دو دیدگاه نسبت به بنای عقلا وجود دارد:

۱. بنای عقلا اموری فطری و حقیقی اند که با ضرورت های حیات انسان درگیر بوده و به عنوان مدرکات فطری و جبلی مطرح است (امام خمینی، ۱۴۱۰: ۱۲۲؛ طباطبایی، ۱۴۲۹: ۲/۲۰۵) و نیاز و ضرورت تأثیر فراوانی در تحقق آن دارد. (خوانساری، ۱۴۰۵: ۱/۵۹۳) بدین جهت حجیت آن ذاتی است و ردع از آن امکان ندارد. (طباطبایی، ۱۴۲۹: ۲/۲۰۵) لذا اگر مصلحت و مفسده نوعی عمل توسط بنای عقلا درک شد و همگی در آن متفق بودند، حکم شرع نیز همان است و خطاب نقلی به بنای عقلا ارشاد دارد، مانند رجوع جاهل به عالم به عنوان رویکرد برخاسته از فطرت عقلا که ادله نقلی ارشاد به عملکرد عقلا دارد و با ادله عام نهی از اتباع مطلق ظن نفی نمی شود و برای ردع نیاز به صراحت و تأکید است. (خمینی، ۱۴۱۸: ۶۳)

۲. صرف بنای عقلا را به علت عدم یقینی بودن کاشف از حکم شرع ندانسته و شایستگی احتجاج از طرف مکلف بر مولی را ندارد، زیرا امکان دارد شارع رویکرد آن ها را مورد نقد و تخطئه قرار بدهد، بلکه برای حجیت و به عنوان یکی از ادله نیاز به امضا و تأیید از سوی شرع است. (حکیم، ۱۴۱۸: ۱۹۲؛ مکارم، ۱۴۲۷: ۵۶۶)

نحوه امضای شرع بر بناهای عقلایی بدین صورت است که گاه بنای عقلا به صورت صریح با ادله نقلی مورد تأیید قرار می گیرد، مانند «در حالی که خدا بیع را حلال کرده» (بقره: ۲۷۵) یا «ای کسانی که ایمان آورده اید! به پیمان ها (و قراردادهای) وفا کنید!» (مائده: ۱) و گاه با دستیابی به سکوت و عدم ردع سیره از سوی معصومین علیهم السلام بنای عقلا دارای وجاهت شده و حجیت می یابد؛ مانند قرارداد اجتماعی که در میان مردم و محیط زندگی امامان علیهم السلام رایج بوده و با عدم نهی رضایت





آنان به رویکرد عقلا به دست می‌آید. بسیاری از احکام امضایی مانند برگزاری سوگواری و بزرگداشت اموات، حجیت خبر واحد، تقلید، معاطات در بیع، اجاره، رهن و خرید و فروش کودک در امور کم ارزش و... به این شکل تحقق پیدا کرده‌اند. (سبحانی تبریزی، ۱۳۸۳: ۳۱۱-۳۱۲؛ مکارم، ۱۴۲۷: ۵۶۳)

طبق مبنای دوم، سیره عقلا اگر از طرف شرع مورد نهی قرار گرفته باشد یا عملکرد عقلا در زمان متأخر از عصر معصومان علیهم‌السلام حادث شده باشد، نمی‌توان دیدگاه معصومین علیهم‌السلام را در قبال این رویکرد به دست آورد، و در این صورت سیره حجت نیست و باید به دنبال دلیل دیگر بود. (صدر، ۱۴۲۰: ۴۱۳/۲)

به طور مثال شارع اسلام از مواردی چون اختلاط مردان و زنان در مجالس شادی، انواع معاملات ربوی، شرط مرتهن برای انتفاع از عین مرهونه، تجویز اشتراط مضارب در عقد مضاربه که سهم مشخصی از سود را مالک شود نه به نسبت سود و زیان و... نهی به عمل آورده و سیره‌ها در این قبیل موارد مشمول امضای شارع واقع نشده‌اند. طبق همین مبنا سیره‌های متأخر مانند عقد تامين، بیمه، سر قفلی و... برای مشروعیت نیاز به دلیل دیگر دارند. (سبحانی تبریزی، ۱۳۸۳: ۳۱۳-۳۱۴) لذا اتصال سیره و عرف یا قالب و جوهره آن تا عصر معصومین علیهم‌السلام و در مرأی و مسمع بودن شرط است. (مکارم، ۱۴۲۷: ۵۶۶)

با توجه به دیدگاه‌های مطرح در ماهیت بنای عقلا و حجیت آن، اگر بنای عقلا را به عنوان یک دلیل مستقل در عرض سایر ادله کشف احکام شرعی بپذیریم، در این صورت بیان نقلی وارده در واقع به بنای عقلا به مثابه یک دلیل مستقل ارشاد و راهنمایی می‌کند و در فرض نبود بیان نقلی، بنای عقلا خود به تنهایی از حکم شرع کشف می‌کند و نقش بیان نقلی، در واقع تأکید بنای عقلاست، اما اگر حجیت بنای عقلا مستقل به حساب نیاید و منوط به اظهار نظر و اعلام موضع از سوی شرع باشد، در این فرض برای عمل طبق بنای عقلا حتماً باید رضایت و امضا شرع، خواه با بیان نقلی و خواه با سکوت و عدم ردع به دست آید، در غیر این صورت، بنای عقلا حجیت نیست و لذا بر این مبنا، نامگذاری بیان نقلی ناظر به بنای عقلا به ارشادی بودن خالی از مسامحه نیست، زیرا بنای عقلا دارای حجیت تام نیست تا



بیان نقلی ارشادی لحاظ گردد، بلکه برای امکان عمل به بنای عقلا ضرورت دارد که از سوی شرع بیان شود.

نتیجه بحث در این قسم از مفهوم حکم ارشادی، این است که طبق مبنای نخست که حجیت سیره را علی المبنی ثابت دانست، ارشادی بودن همگون با ارشادی بودن حکم شرع در زمینه حکم عقل (مفهوم چهارم) است؛ یعنی اینکه بیان شرعی در زمینه تأسیس عقلایی جنبه تأکیدی دارد و بس؛ لیکن طبق مبنای دوم امضای شارع نسبت به سیره عقلا جزو متممات دلالت سیره محسوب می‌شود و بدون آن، ولو به صورت عدم ردع حجیت و دلالت سیره منتفی است، ضمن اینکه در مواردی نیز که امکان حصول امضا و کشف موقف شارع به دلیلی چون عدم معاصرت سیره با عصر شارع ممکن نیست، کارکرد سیره به عنوان دلیل و حجت محدودیت می‌یابد.

#### ۶. حکم متقدم یا متأخر از ثبوت حکم شرعی

احکام یا ادراکات عقلی گاه به حکم مستقل شرعی اشاره دارد و مآلاً نفس عمل مورد امر و نهی قرار گرفته و با اطاعت یا مخالفت، مکلف مستحق ثواب یا عقاب است و گاه به تکلیف مستقل اشاره ندارد، بلکه متقدم یا متأخر از ثبوت حکم مستقل شرعی است و ثواب و عقاب جداگانه‌ای فراتر از آنچه بر نفس خود عمل مرتب است، وجود ندارد، یعنی در اصطلاح گاه احکام عقلی در سلسله علل هستند و گاه در سلسله معلول.

توضیح اینکه با ملاحظه کیفیت ادراکات عقلی و قاعده ملازمه بین حکم عقل و شرع به نظر می‌رسد، تمام ادراکات عقلی از یک سنخ نباشند. ادراکات عقلی سابق بر مولویت مولی و تکالیف مولی و به عنوان یک تکلیف مستقل که خود فعل آن ارزشمند و از آن به حسن و قبح واقع در سلسله علل احکام تعبیر می‌شود، مانند حکم عقل به حسن عدل، قبح ظلم یا حسن صداقت و... این قسم در مرحله مقدم بر حکم شارع است، زیرا متصف شدن این افعال به حسن و قبح بدون لحاظ حکم شارع به وجوب یا حرمت ثابت است، چرا که موضوع حسن و قبح در این مرحله نفس افعال است که وجود و اتصاف این افعال به صفت مرتبط با حکم شارع نیست،





اما گاه حکم عقلی در طول تکالیف الهی و مولویت مولی است که از آن به حسن و قبح واقع در سلسله معلولات احکام تعبیر می‌شود. مانند درک حسن اطاعت یا قبح معصیت و مخالفت با مولی، یعنی اتصاف فعل به اطاعت یا معصیت و در نتیجه حسن یا قبح مترتب بر حکم شارع است و بدون حکم شارع اطاعت و عصیان معنی ندارد، لذا هرگاه ادله شرعی وجود یا حرمت فعلی را ثابت بداند عقل نیز به حسن اطاعت و قبح معصیت حکم می‌کند. در این مورد ادراکات عقلی نیز مولویت و ارشادیت دارد. یعنی حکم عقل در مورد قبح ظلم به جهت اشاره به تکلیف مستقل، حکم مولوی است، اما حکم عقل به وجوب خواندن نماز به چهار سمت در فرض مشتبه بودن قبله به عنوان مقدمه علمیه حکم ارشادی است که هدف تحقق نماز به سمت قبله‌ی واقعی است، لذا اگر حکم عقل در سلسله علل باشد، حکم مولوی است و اگر در سلسله معالیل باشد ارشادی. (فاضل لنکرانی، ۱۳۸۱: ۳/۲۴۱-۲۴۲؛ صدر، ۱۴۱۷: ۵/۱۲۲؛ منصوری، ۱۴۲۷: ۴/۱۹۹-۱۹۷ انصاری، ۱۳۸۳: ۲۵۰)

بعضی از احکام عقلیه به تعبیر مرحوم نائینی- در سلسله معلولات احکام قرار دارد که حکم شرعی مستقلی ندارند. مثلاً «امر به اطاعت» در سلسله معلولات احکام است و چون ارشادی است، مخالفت با آن عقوبت علی‌حده ندارد، لذا اگر کسی نماز نخواند، به خاطر اینکه امر «أَقِیْمُوا الصَّلَاةَ» را امتثال نکرده است، عقاب می‌شود، ولی عقاب جداگانه‌ای برای اینکه «أَطِیْعُوا اللَّهَ» را امتثال نکرده است، متوجه او نیست. نتیجه آنکه در مواردی که حکم عقل در سلسله علل و احکام قرار دارد، مثل حکم به قبح ظلم، از آن حکم مولوی کشف می‌شود و ارشاد و عقل منافاتی با حکم مولوی ندارد. (شیرازی زنجانی، ۱۴۱۹: ۱/۳۱۶-۳۱۷؛ نائینی، ۱۳۵۲: ۲/۱۳۵)

چنانچه گفته شود اگر حکم عقل در سلسله معلولات قرار بگیرد، دیگر قاعده ملازمه جریان ندارد، به خلاف حکم عقلی در سلسله علل که به کشف حکم شرعی منجر می‌شود. (نائینی، ۱۳۵۲: ۲/۱۳۵)

در پاسخ باید گفت قاعده ملازمه فقط مخصوص اثبات احکام شرعی مستقل نیست، بلکه برای مقدمات حکم شرعی از علم اصول و قواعد فقه (در سلسله معالیل) نیز قابلیت کاربرد دارد (فشارکی، ۱۴۱۳: ۶۶) و نمی‌توان کلیت حکم عقل را تخصیص زد، چرا که مانعی وجود ندارد که حتی در احکام عقلی واقع در سلسله معلولات با قاعده ملازمه به حکم شرعی رسید، جز اینکه تأثیرش مانند حکم عقل است و در فرض مخالفت بر ذمه مکلف ثواب و عقابی غیر از خود مأمور به و منهی عنه، واقعی مستقر نمی‌گردد. (خمینی، ۱۴۱۵: ۱/۹۴؛ آملی، ۱۴۰۶: ۴/۲۲۱؛ مکارم، ۱۴۲۷: ۵۶۹)

البته برقرار بودن قاعده ملازمه در صورتی است که مورد و مصداق قابلیت تلازم را داشته باشد، یعنی مقتضی برای تعلق حکم شرعی مولوی به درک عقلی برقرار باشد، مانند قبح عقلی تشریح که با قاعده ملازمه حکم به حرمت می‌شود، اما گاه برای ملازمه مانع وجود دارد و آن وجود محذور عقلی از دور یا تسلسل است، یعنی فعل دارای جعل تکوینی ذاتی است و قابل جعل تشریحی نیست، مانند اطاعت الهی و عدم عصیان که اولاً باید گفت اطاعت الهی و عدم عصیان به علت قرار گرفتن در سلسله معالیل و متأخر بودن از احکام الهی حکم ارشادی است. (فاضل لنکرانی، ۱۳۸۱: ۳/۵۰۴؛ ملکی میانجی، ۱۴۰۰: ۲۱۴-۲۵۳)

ثانیاً هر چند حسن اطاعت از عقل استفاده می‌شود، ولی قاعده ملازمه برقرار نیست و ادله نقلی بیانگر وجوب نیست (فاضل لنکرانی، ۱۳۸۱: ۳/۵۰۴؛ عراقی نجفی، بی‌تا: ۱۷-۱۸) و این بدین جهت نیست که گفته شود فعلی که عقل حسن یا قبح آن را تشخیص می‌دهد اگر در سلسله علل باشد باعث کشف حکم شرعی مولوی است و اگر در سلسله معلولات باشد کشف حکم شرعی مولوی امکان‌پذیر نیست (عراقی، ۱۴۱۱: ۴/۹۳)، بلکه بعضی از مصادیق قابلیت پذیرش حکم شرعی را ندارد و به حکم برهان محال است که حکم شرع بر آن وارد شود، بلکه حسن و قبح آن‌ها ثابت و ضروری است و اگر حکم آن‌ها منتهی به وجوب دیگری باشد، مستلزم دور یا تسلسل است، لذا به خلاف بحث از مسارعیت به سوی نیک و خوب که هیچ مانعی ندارد که مسارعیت هم عقلاً حسن باشد و هم شرعاً مستحب مولوی





باشد، قابل جعل حکم مولوی نیست. (محمدی، ۱۳۸۵: ۲۳/۲؛ نائینی، ۱۳۵۲: ۴۱۱/۱-۴۱۲؛ روحانی، ۱۳۸۳: ۵۳۱/۱؛ مشکینی، ۱۳۴۹: ۱/۱۳۱؛ رشتی، بی تا: ۴۳۱)

این تقسیم‌بندی همان‌طور که در ادراکات عقلی متصور است، در خطابات نقلی نیز صادق است و شامل احکام تأسیسی الهی نیز می‌شود، یعنی بخش عمده‌ای از دستورهای الهی حکم مولوی حقیقی و در سلسله علل و به تکالیف مستقل الهی مرتبط است که خود آن عمل دارای مصلحت یا مفسده می‌باشد و بر انجام یا ترک آن ثواب و عقاب است، مانند امر به اقامه نماز یا وجوب روزه.

در مقابل، امر ارشادی امری صوری و ظاهری است که از حقیقت طلب بهره‌ای ندارد، بلکه اخبار از مصلحت یا مفسده عملی است که در ضمن حکم دیگر از او خواسته شده یا به آن نهی شده است، لذا در حکم ارشادی ثواب و عقاب مستقلی، چیزی جز تشویق مکلف به امتثال حکم مولوی نیست. (انصاری، ۱۳۸۳: ۲۵۰)

شاید بتوان قاعده فقهی فراغ یا استصحاب شرعی را از این سنخ دانست، زیرا هر چند قاعده فراغ و اصل استصحاب شرعی از مخترعات الهی است، ولی بر اطاعت یا مخالفت آن‌ها چیزی فراتر از ثواب یا عقاب نفس عمل مترتب نمی‌شود.

## نتیجه‌گیری

با بررسی معانی به کارگیری شده از اصطلاح «حکم ارشادی» مشخص گردید این واژه مشترک لفظی است. دانشمندان فقه و اصول در مناسبت‌های مختلف برای بیان مقصود خود از این اصطلاح استفاده کرده‌اند و هیچ ارتباطی میان معانی چندگانه این اصطلاح وجود ندارد. برای حکم ارشادی این معانی ذکر شده و یا در این معانی به کار برده شده است:

۱. آن دسته احکام برخوردار از ساختار حکم تکلیفی که در واقع ارشاد کننده به حکم وضعی است؛
۲. آن دسته اوامر و فرامین مولوی که از جایگاه رهبری و زمامداری حاکم جامعه اسلامی صادر شده و به حکم الهی ارشاد و دلالت دارد؛

۳. احکام شرعی صرفاً از باب خیرخواهی دنیوی و سامان دادن دنیای مردمان بیان شده و آن‌ها را به پیامدهای دنیوی و تکوینی اعمال خود ارشاد و راهنمایی می‌کند و به خلاف احکام مولوی بر ثواب و عقاب اخروی دلالت ندارد؛

۴. احکام شرعی که در زمینه ادراکات و یا احکام عقلی صادر شده، جنبه تأسیسی نداشته، بلکه ارشاد کننده به حکم عقل است؛

۵. احکام شرعی که در زمینه تأسیسات عقلایی و عرفی صادر شده و نقش امضا کننده این تأسیسات را دارند و گاه آن‌ها را «ارشاد کننده به بنای عقلا» نام نهاده‌اند؛ البته این مورد، در خصوص بناهایی مربوط است که حجیت آن علی‌المبنی ثابت بوده و بیان شرعی متمم حجیت آن نیست.

۶. آن دسته از احکام عقلی و گاه نقلی که در مرحله متأخر از ثبوت حکم شرعی (سلسله معالیل) قرار دارد و در اطاعت یا عصیان آن‌ها چیزی فراتر از مصلحت یا مفسده مامور به یا منهی عنه واقعی ثابت نیست و عقاب و ثواب مستقلی هم در کار نیست.

در این پژوهش معلوم شد همه آنچه علما از مفاهیم ارشادی و مولوی مدنظر دارند و در موقعیت‌های مختلف و مباحث گوناگون فقهی و اصولی بیان کرده‌اند، در یک وادی جاری نبوده و ارتباط مفهومی میان آن‌ها برقرار نیست، بلکه استعمالات جداگانه‌ای است که عدم درک روشن از موقعیت هر یک آدمی را در ورطه خلط مفاهیم و مباحث قرار می‌دهد. شاید به علت عدم توجه کامل به مفاهیم متعدد حکم ارشادی بوده که در تعریف حکم ارشادی عبارت‌های گوناگون و گاه متضاد بیان شده است و همچنین نسبت به ماهیت ملاک تشخیص و آثار حکم ارشادی اختلاف نظر پدید آمده است که پژوهش مستقلی در هر حوزه ضروری است.

به طور خلاصه گفتنی است تعبیر به اینکه ماهیت احکام ارشادی در واقع اخباری است نه انشایی، در ارشاد به حکم وضعی صادق است، ولی ماهیت احکام ارشادی ناظر به ادراکات عقلی، قطعاً از ظاهر انشایی بودن خود خارج نشده است و همچنین است ماهیت احکام ارشادی ناظر به بناهای عقلایی. یا تعبیر به اینکه





احکام مولوی آن دسته از احکامی هستند که جایگاه صدور آن‌ها مولویت مولوی است و در مقابل حکم ارشادی از جایگاه ناصح و مرشد بودن مولوی صادر شده و بر آن ثواب و عقابی مترتب نیست؛ این تعریف نیز که ناظر به ملاک حکم ارشادی است با توجه معنای سوم از حکم ارشادی که ارشاد کننده به مصالح دنیوی و تکوینی است، صحیح است، اما باعث نمی‌شود در بحث مستقلات عقلی و مفاد قاعده ملازمه میان نقل و شرع و ارشادی دانستن ادله نقلی ناظر به ادراکات عقلی این مطلب پذیرفته شود و ویژگی ثواب و عقاب اخروی از آن زوال یابد یا اینکه حکم به لزوم رو به قبله بودن حیوان هنگام ذبح هر چند مطابق معنای اول ارشادی است و بر حکم تکلیفی دلالت ندارد و عدم رعایت آن مستلزم عقاب نیست، بلکه صرفاً بر ممنوعیت اکل لحم و مانند آن دلالت دارد، اما با توجه به معنای چهارم از معنای ارشادی در زمره احکام مولوی تأسیسی است و اگر شارع به آن امر نکرده بود عقل از درک آن عاجز می‌ماند.

همچنین منافاتی ندارد که احکام شریعت با توجه به یک معنا ارشادی و با عنایت به معنایی دیگر مولوی محسوب شود. مانند دستور به رو به قبله بودن قربانی برای حلال بودن هنگام ذبح، به جهت بیان شرطیت به حکم وضعی ارشاد کند و به جهت تأسیسی و اختراع شریعت بودن بر حکم مولوی دلالت کند. یا برابر معنای چهارم احکام نقلی صادر در زمینه مستقلات عقلی اگر چه ارشاد کننده به حکم عقل هستند، لیکن این مانع از آن نیست که از حیثیت مولوی به معنی ترتب ثواب و عقاب اخروی برخوردار نباشند و یا قابل انتساب به شارع اقدس در جایگاه شارعیت نباشند.

## منابع و مأخذ:

- قرآن حکیم (ترجمه ناصر مکارم شیرازی)  
 - آملی، میرزا هاشم (۱۴۰۶)، المعالم المأثورة، مقرر: محمد علی  
 اسماعیل پور، قم: ناشر: مؤلف.

- اشكناني، محمد حسين (١٣٨٠)، دروس في اصول الفقه (الحلقة الثالثة)، قم: انوار الهدى.
- اصفهاني، محمد حسين (١٤٢٩)، نهاية الدراية في شرح الكفاية، بيروت: مؤسسة آل البيت عليه السلام لاهياء التراث.
- انصاري، مرتضى بن محمدا مين (١٣٨٣)، مطارح الأنظار، قم: مجمع الفكر الاسلامي.
- بروجردى، سيد حسين (١٤١٥)، نهاية الأصول، مقرر: حسين على منتظري، تهران: نشر تفكر.
- \_\_\_\_\_ (بى تا)، نهاية التقرير، مقرر: فاضل لنكراني.
- جناتي، محمد ابراهيم (بى تا)، منابع اجتهاد از ديدگاه مذاهب اسلامي.
- حسيني روحاني، سيد صادق (١٤٢٩)، منهاج الفقاهة، قم: انوار الهدى.
- حسيني شيرازى، سيد صادق (١٤٢٦)، بيان الفقه فى شرح العروة الوثقى، قم: دار الانصار.
- \_\_\_\_\_ (١٤٢٦)، بيان الفقه فى شرح العروة الوثقى، قم: دار الأنصار.
- حسيني حائري، سيد كاظم (١٤٢٥)، المرجعية و القيادة، قم: دار التفسير.
- حكيم، محمد تقى (١٤١٨)، الأصول العامة فى الفقه المقارن، قم: مجمع جهانى اهل بيت عليهم السلام.
- خمينى، سيد روح الله (١٤١٥)، انوار الهداية فى التعليقة على الكفاية، تهران: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى عليه السلام.
- \_\_\_\_\_ (١٤١٠)، الرسائل، قم: مؤسسه مطبوعاتى اسماعيليان.
- \_\_\_\_\_ (١٤١٨)، الاجتهاد و التقليد، تهران: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى عليه السلام.
- خوانسارى، سيد احمد (١٤٠٥)، جامع المدارك فى شرح مختصر النافع، قم: مؤسسه اسماعيليان.
- خويى، سيد ابو القاسم (١٤١٨)، فقه الشيعة، مقرر: سيد محمد مهدي موسوى، قم: مؤسسه آفاق.
- \_\_\_\_\_ (١٤١٨)، موسوعة الإمام الخوئى، قم: مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئى عليه السلام.
- \_\_\_\_\_ (بى تا)، المستند فى شرح العروه الوثقى، مقرر: مرتضى بروجردى.





- رحیمی، علیرضا (بی تا)، تاریخ الفقه و تطوراته، جمعی از بزرگان.
- رشتی، حبیب الله (بی تا)، بدائع الأفکار، قم: مؤسسة آل البيت علیهم السلام.
- روحانی، محمد صادق (۱۳۸۳)، زبدة الأصول، تهران: حدیث دل.
- روحانی، محمد (۱۴۱۳)، منتقى الأصول، قم: دفتر آیت الله سید محمد حسینی روحانی.
- سبحانی تبریزی، جعفر (۱۳۸۳)، أصول الفقه المقارن فیما لا نصّ فیہ، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۱۹)، مصادر الفقه الإسلامی و منابعه، بیروت: دار الأضواء.
- سیستانی، سید علی حسینی (۱۴۱۴)، قاعدة لا ضرر ولا ضرار، قم: دفتر آية الله سیستانی.
- شبیری زنجانی، سید موسی (۱۴۱۹)، کتاب نکاح، قم: مؤسسه پژوهشی رای پرداز.
- صدر، سید محمد (۱۴۲۰)، ماوراء الفقه، بیروت: دارالاضواء.
- صدر، سید محمد باقر (۱۴۰۸)، بحوث فی شرح العروة الوثقی، قم: مجمع الشهيد آية الله الصدر العلمی.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۰۸)، مباحث الأصول، قم: مطبعة مركز النشر- مکتب الإعلام الإسلامی.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۱۷)، بحوث فی علم الأصول، مقرر حسن عبد الساتر، بیروت: الدار الاسلامیه.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۲۳)، دروس فی علم الأصول، قم: مجمع الفكر الإسلامی.
- طباطبایی، محمد حسین (۱۴۲۹)، حاشیة الكفایة، قم: بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی.
- عراقی نجفی، عبد النبی (بی تا)، التقریرات المسمی بالمحاكمات بین الأعلام، قم: چاپخانه قم.
- عراقی، ضیاء الدین (۱۴۱۱)، منهاج الأصول، مقرر: محمد ابراهیم کرباسی، بیروت: دار البلاغة.
- علی دوست، ابوالقاسم (۱۳۹۱)، فقه و عقل، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.



- فاضل موحدي لنكراني، محمد (بي تا)، اصول فقه شيعه، قم: مركز فقهى ائمه اطهار عليه السلام.

- \_\_\_\_\_ (١٤٣٠)، دراسات فى الأصول، قم: مركز فقه الائمه الاطهار عليه السلام.

- فخلعى، محمدتقى (١٣٨٩)، مطالعات اسلامى (فقه و اصول).

- فشاركى، محمدباقر (١٤١٣)، الرسائل الفشاركية، قم: موسسه النشر الاسلامى.

- قدردان قراملكى، محمدحسن (١٣٨٩)، درباره پيامبر اعظم (ص)، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و انديشه اسلامى.

- كلينى، محمد بن يعقوب (١٤٢٩)، الكافى (ط - دار الحديث)، قم: دار الحديث.

- محمدى، على (١٣٨٥)، شرح كفاية الأصول، قم: الامام الحسن بن على عليه السلام.  
- \_\_\_\_\_ (١٣٨٧)، شرح اصول فقه، قم: دار الفكر.

- مشكينى اردبيلى، على (١٣٤٩)، الرسائل الجديدة و الفرائد الحديثة، قم: مطبعة بيروت.

- \_\_\_\_\_ (١٣٧٤)، اصطلاحات الاصول و معظم ابحاثها، قم: الهادى.

- مصطفىوى، سيد محمد كاظم (١٤٢١)، مائة قاعدة فقهية، قم: دفتر انتشارات اسلامى.

- مكارم شيرازى، ناصر (١٤٢٥)، أنوار الفقاهة، قم: انتشارات مدرسة الإمام على عليه السلام.

- \_\_\_\_\_ (١٤٢٨)، انوار الأصول، مقرر: احمد قدسى، قم: مدرسه الامام على عليه السلام.

- \_\_\_\_\_ (١٤٢٧)، دائرة المعارف فقه مقارن، قم: انتشارات مدرسه امام على عليه السلام.

- ملكى ميانجى، محمد باقر (١٤٠٠)، بدائع الكلام فى تفسير آيات الأحكام، بيروت: مؤسسة الوفاء.

- منتظرى، حسين على (١٤٠٩)، دراسات فى ولاية الفقيه و فقه الدولة الإسلامية، قم: نشر تفكر.

- منصورى، ايداد (١٤٢٧)، البيان المفيد فى شرح الحلقة الثالثة، قم: حسنين عليه السلام.





- موسوی بجنوردی، محمد (۱۳۷۹). علم اصول، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
- نائینی، محمد حسین (۱۳۵۲). أجود التقریرات، مقرر: ابوالقاسم خویی، قم: مطبعة العرفان.
- هاشمی شاهرودی، سید محمود (۱۴۲۳). موسوعة الفقه الإسلامی طبقاً لمذهب أهل البيت علیهم السلام، جمعی از پژوهشگران، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۲۶)، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام، جمعی از پژوهشگران، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام.